

روز پڑمردہ

(رمان کا تانہ براساس واقعیت)

تألیف: جبار حسین

سرشناسه: علیزاده، جبار - ۱۳۵۸ - رز پژمرده

نشر تریفه. روانسر ۱۳۹۷

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۷-۰۷-۰

فیفا

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی، قرن ۲۰

رده بندی کنگره ۱۳۹۷ ۸۶۴٫۴ ل PIR 8354/

رده بندی دیویی: ۳/۶۲ فا ۸

کتابخانه ملی: ۵۳۳۳۳۹۰

نویسنده

جبار علیزاده

تریفه

۱۰۰۰

اول، تابستان ۱۳۹۰

۱۵۰۰ تومان

۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۷-۰۷-۰

• نویسنده:

• ناشر:

• تیراژ:

• نوبت چاپ:

• قیمت:

• شابک:

نشر تریفه، کرمانشاه، روانسر، خیابان سعدی

Gmail: terefebook@gmail.com

نَریفَه

نشر تریفه

سخنی به جوانان گان

برادران و خواهران عزیزم، بعد از مطالعه این اثر؛ هر کس از دیدگاه خود درباره اتفاقات حادث صاوت خواهد کرد. «بنده» به همه اظهار نظرها و قضاوت‌ها احترام می‌نذارم. ما آنچه مرا به نوشتن ترغیب کرد: ساکت نشستن در برابر فرهنگ‌های رایج و غلطی است که ما از آن برداشت‌های اشتباه و متعصبانه داریم و در بسیری از موارد جز ضرر و زیان، سودی به ما نمی‌رسانند.

عشق، احساسی است که همه اینای بشر به فراخ درک و فهمشان با آن روبه‌رو می‌شوند. ایجاد رابطه‌های عاطفی، به خصوص میان دو جنس مخالف، گزینه‌ای است که پیدایشش موجب خرسندی و احساساتی خوشایند درون انسان می‌گردد. زمانی که میزان چنین احساساتی افزایش یابد، به تدریج تکرار این روند باعث علاقه‌مندی، دوست‌داشتن و در نهایت وابستگی و عشق-ورزی می‌شود؛ به حدی بروز این پدیده توأم با هیجان و لذت‌های مختص

خود است که دیدار پی‌درپی و تلاش در راستای کم کردن فاصله‌ها، امری بدیهی و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. میزان و شدت وابستگی هرچقدر بیشتر باشد؛ تأثیر احساسات درونی بر رفتارهای اجتماعی اثرگذارتر می‌گردد؛ به گونه‌ای که روابط، گفتار، رفتار و حتی علاقه‌مندی‌های عاشق درهم خلاصه می‌شود و در نص کلام، دور از همدیگر، زندگی برای آنها معنا و مفهومی ندارد. عشق تفاهم میان دو جنس مخالف از لحاظ فیزیکی، روحی، روانی، مادی و معنوی است. در عشق چیزی برای نپسندیدن معشوق وجود ندارد؛ محبوب نزد برترینه عیب و نقص است. موجودی مبرا از هرگونه زشتی و پلشتی محسوب می‌شود که با دیگران متفاوت است. عاشق، معشوق را تافته جدا بافته‌ای می‌داند که از دیگران برتر و ستر است. عاشق همه زیبایی‌های عالم آفرینش را در برتر، محبوب می‌بیند و احساس می‌کند. بنابراین شناخت واقعیات زندگی برای عاشق تنها از وزن معشوق ممکن می‌شود. برای عاشق چیزی و کسی جز محبوب معنا ندارد و هر آن‌چه را که در تمام عالم هستی وجود دارد، حاضر است برای حرکت و رضایت معشوق قربانی کند. عاشق، حتی بهشت را بدون وجود معشوق نمی‌تواند تصور کند. همه اتفاقات زندگی به واسطه معشوق برای عاشق شکل می‌گیرد و از نگاه او رقم می‌خورد.

عشق، بر عقل سوار است؛ تنها با احساس سروکار دارد لذا عاشق عاقلانه معشوق را دوست ندارد بلکه او را عاشقانه می‌پرستد! عاشق در عشق محو

است و از آن جا که این موضوع را تشخیص نمی‌دهد و نمی‌داند، برای همیشه یا حداقل تا روزی که تلنگری نخورد در آن پابرجاست. بنابراین عاشق نمی‌تواند خارج از چارچوب احساساتش نیازهای روزمره زندگی را به خوبی تشخیص دهد و محیط دوروبرش را بشناسد. زندگی برای عاشق در معشوق و از برای ماطع از ارتباطات موجود معنی می‌شود؛ لذا عقل عاشق زایل و تحت تأثیر ادراک -اشقانه است.

عشق، اهامر احساسات مرموز و نیرومندی است که منشأیی ماورایی دارد و درک و فهم آن فراتر از قدرت تشخیص امور از راه تعقل است. عشق، حالات فوق‌العاده و منحصر به خود را دارد که از لحاظ درک لذت و حتی احساس رنج و درد به هیچ وجه با موضوع یا چیز دیگری قابل قیاس نیست؛ عشق درون انسان را لبریز از احساسات متفاوتی می‌کند؛ این احساسات، کل غرایز و روند طبیعی، فیزیکی و روانی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به طوری که بر خورد و خوراک، روند خواب و استراحت و افکار و رفتار فرد تأثیر می‌گذارد. عشق، تنها موضوعی است که لذت و شوق آن با هر تکرار، تفاوت است [حتی با وجود تکراری بودن]، احساساتی تازه و نو ایجاد می‌کند.

هرکس عاشق شده و عشق را دریافته‌است، در عین حال که آن را می‌فهمد، قادر به بیان لحظاتی نیست که احساسات عاشقانه در درونش فوران می‌کند. عشق، در عین حال که تمام احساسات انسان را در برمی‌گیرد و لحظات بسیار تکرارنشده‌ای از لذت‌های بی‌همتای درونی است؛ مملو از اضطراب و

دلهره، کشش و دفع و دیگر هیجانات غیرقابل توصیف و متضاد است. به همان نسبت که در شخص انگیزه و اشتیاق بیشتری برای ادامه زندگی به وجود می‌آورد؛ باعث انزوا، بی‌انگیزه بودن و یأس می‌شود. عشق، وابستگی مطلق و بی‌چون و چرای بین دو قلب است. هرگز عاشق خود را اسیر معشوق نمی‌داند بلکه محبوب را بیشتر از جانش دوست دارد. معشوق، جزئی از وجود عاشق است بدون محدودیت و مرز با هر نفس در تمام لحظه‌هایش شریک است. معشوق با عاشق گانه و تفکیک‌ناپذیر است؛ تمام هستی اوست. رنگ-مو، لحن صد، لبرنگ، شیوه راه رفتن و در کل رفتار و حالات معشوق، تمام ذهن عاشق را در بر می‌گیرد.

عشق، تلاشی در جهت یافتن یا ماندن با نیمه دیگر انسان است؛ کوششی که برای یک‌تن شدن صورت می‌گیرد. چون دو روح در یک جسم است؛ من و تو نیست. در عشق، فقط معشوق وجود دارد. معشوق، ترکیبی است از یک روح در دو جسم. عشق، تجربه غیرقابل توصیف، رازهای دو جانبه و متقابل از یک من یا یک تو که هر دو نیمی از یک من محسوب می‌شوند (نیمی از من و نیمی از تو، در یک تن). در عشق، عاشق و معشوق به وحدت می‌رسند. این دو، دو نیم از «یک» هستند که بدون یکدیگر نمی‌توانند یک «من» باشند.

عشق، حادثه‌ای است که منشأ پیدایش آن ناشی از توجه به خارج است اما درون انسان متولد می‌شود. احساساتی است که درون را لبریز و انرژی ساطع

از آن به بیرون سرایت می‌کند. رفتار و کنش عاشق با دیگران متفاوت است. عاشق مملو از آرامش، عزت، آزادی، سکوت، مهربانی، معنویت و دیگر فضایل و کرامات انسانی است. عشق، نیرویی مرموز و ناشناخته است؛ درون انسان قرار دارد اما سرتاسر وجود را در بر می‌گیرد. احساسی است که فقط وقتی می‌توان آن را شناخت که تجربه‌اش کرد. عشق، انرژی ساطع از نیرویی مجهول است. نیرویی که عضلات را سست، ضربان قلب را دچار نوسان، گویش را اکسید دارد. وجود را مالا مال از شرم و حیا می‌کند. نیرویی که درون عشق نهفته است، شبیه - بزی نیست جز خودش؛ با همه چیز فرق دارد و نمی‌شود با مثال یا آزمایش آن را شبیه‌سازی نمود. سخن گفتن درباره تپش قلب تفاوت دارد با تپش قلب داشتن.

عشق، نیروی ادراک را در حد بسیار زیادی ارتقا می‌دهد. سرشار است از انتقال ادراک مسائل محسوس و نامحسوس. شبکه - نسله‌های عینی میان دو انسان را برمی‌دارد و از لحاظ ذهنی تا حدی به - نزدیک می‌کند که میان عشاق، شادی و اندوه مشترک است؛ به گونه‌ای که شادی یکی باعث نشاط دیگری و عکس آن می‌شود؛ عشاق دارای احساساتی بالقوه ذهنی نسبت به همدند بنابراین انرژی ساطع از تفکرات عاشقانه کاملاً برای طرفین ملموس است؛ واقعی بودن یا میزان درک این موضوع در اصل به گونه‌ای است که یک شیء با چشم دیده‌شود یا با دست لمس گردد. احساسات عاشقانه و انرژی ساطع از آن، به اندازه‌ای در باطن، واقعی و مرئی است که حضور خورشید در

آسمان صاف در فصل تابستان غیرقابل کتمان است. عشق فقط زمانی احساس می‌شود که واقعی باشد، به عبارت ساده «آفتاب آمد دلیل آفتاب». بدیهی است در رابطه‌هایی با این شدت و میزان وابستگی؛ جدایی عشاق از هم دردی غیرقابل تحمل به وجود می‌آورد. دردی شبیه قطع عضوی ضروری مانند دست یا پای انسان از بدن؛ عشاق واقعی وقتی از هم می‌برند قادر به تعقل و تئور نیستند لذا سردرگم و مبهوت می‌شوند! به این در و آن در می‌زنند؛ از هر جای ران و منگ سر درمی‌آورند و در نهایت از روی ناچاری، بی‌هیچ اختیار و اراده‌ای تسلیم می‌شوند؛ و از پا می‌افتند! بنابراین انسانیت حکم می‌کند؛ به جای نادیده گرفتن احساسات انسانی و سرکوب غرایز طبیعی - تحت هر اندیشه و با هر دلیلی - در راستای انسانیت گام برداریم و با اندیشه‌ای انسانی، احساسات عاطفی - یا دل را ارج بنهیم.^۱

در پایان مستدعی است از هر طریق ممکن، دمه عزیزانی که می‌توانند در از بین بردن رسم‌های غلط جامعه - به خصوص در میان خود - خدمتی انجام دهند؛ از تلاش دست برندارند و هر یک به سهم خود در ترویج فرهنگ‌سازی و اشاعه فرهنگ نوع‌دوستی کوشش نمایند.

«وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»